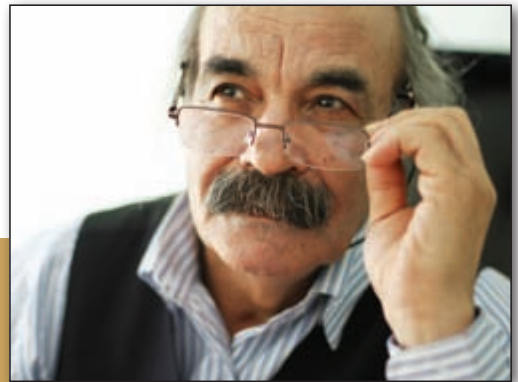




زن در اعتبار و باور



زن بدون شوی پیامبر می زاید و پیشگام در باور قبول پیامبر رحمت. او در جایگاه خود باشد نه آنکه او را بخواهیم به جایگاهی ببریم. اگر صدبار به کهنه پیراهن وصله از مجمل زنیم همان پیراهن کهنه است ولا غیر.

پی می آیند و در جمع به مقام زن در قرآن کریم، حدیث و روایت به شهادت می کشند نوبت به پرسش و پاسخ می رسد و پرسش این است که نیمی از جماعت يك کشور ۷۵ میلیونی زنان می باشند آیا این شهادت گیران از اعتبار در جایگاه خود در خدمت، سخیف نیستند آیا وزارت خانه در این باب هست؟ در عصر ارتباطات باز هم می باید به جنسیت مطرح و تصمیم از غیر او باشد. پاسخگو ضمن تأیید می فرمایند دولت کریمه لطف می دارد و ما مشکلی نمی داریم. چند عکس چند مطلب هم به شهادت می کشند و ما مثل همیشه در جمع سکوت کردیم من که مشهد رقیه ها را دیده و از اینکه توان چای آتش ندارد و از فلاکس آب گرم چای نتون می دهد خجل از نه لیلای که به تنهایی با يك اتوبوس اتاق چوبی چهل مسافر را در سال ۱۳۳۶ به کربلا می برد و از نه صدیقه که يك تنه جمع خوشه چینی ها را فرسنگها هدایت می کند تا بچه های تیم گرسنه نباشند و امروز به درجه عالی رسیده اند و از زهرا خانم با ۷ بچه قد و نیم قدکه شوی از دست می دهد و تک و تنها با همه پیچیدگی های زنانه و اسم و اعتبار می ایستد و همه را به کار و زندگی می رساند و در این باور است که آنکه زن است يك شب شو برایش بس است از پشت تراکتور به زین موتور و از کوله بار حمار به شاخه شاخه درخت گردوان رفته و توشه کشت و داشت را برداشت می کند و بدین سان می شود که ارزش کامل زن و کمر همت را می بینیم ارزشمندی نه دست نیاز و بدین سان می شود که ارزش زن و کمر همت

ینگی دیون خوش خبریم، وار سیزه. «اسم عرب و حرفم راست راهم دور ولی خوش خبرم چون عید نو پوشیده چون خوش خبرم» محوکلیدهای چوبی بر دیوار بودم که صدایی آهسته مرا بخود کشید. کیستی؟ خوش آمدی بیا تو صدیقه زودتر به صدا پاسخ داد و در کنار بستر رقیه نشست و گفت: من به همراه خسرو و آزیتا هستم آمده ایم به دیدنتان. صدای گریه مشهد رقیه رشته سخن صدیقه را برید قربان قدوم هاتان خوش آمدید من به همراه عربم حامل خبر خوش بودیم. کو عرب من؟ خبری ازش دارید آگه از امامزاده آمده اید چیزی نگفت مرا نخواست چرا من بی وفا شده ام عرب من اونجا و من جدا از او در زیر مشتی چادر و پارچه. فلاکس چای را با دست لرزان بیرون می کشد و صدیقه بلند می شود و چادر به کمر می بندد مشهد رقیه آمده ایم به سلامت، آمده ایم به دیدن عیدت، آمده ایم به تو خبر خوش بدهیم. سکوت فضای اتاق را می گیرد اشک برگونه ها نشسته و معشوق از عاشقی بدور وی خبر از قبرستان شویش می خواهد و ما قرار است خوش خبرش باشیم الله اکبر کجا دانند حال ما سبک بالان ساحلها.

هشتاد سال سر به يك بالین گذارده و اکنون در حسرت آن یار غار و دور از جسم او و او عاشقانه می گوید چون او نباشد بهتر که من هم نباشم. مشهد رقیه را در حال و هوای خود می گذاریم به تالار اوقاف در تهران خیابان نوفل می آیم آنجا که به دعوت حوزه زنان ریاست مهمان باشیم. چند سخنران پی در

مشهد رقیه را همه اهالی می شناسند کدبانوی نخست و شیرزنی که هم از تنور قلاچ، قلاچ نان بیرون می کشید هم در صحرا از گوربک گرفته تا گون در کوله بار او می نشست. زن اوستا عرب نجار بود. زن مردی که از تیشه نجاریش چوب شکل دوباره می گرفت و خدا رحمت کند حاج عرب را که می گفت: گاو جفت اصغر و اکبر و غلام نمی تواند اوجار مرا بشکند ولی مشهد رقیه کرسی مرا الگ می کند. تا جیرین مله زو می کشم در شب حوت پوت کرسی را چون تون حسین قلی به الو می کشه. روز عید فطر من هم که نزدیک به هفتاد بهار را پشت سرگذارده افتان و خیزان به همراه صدیقه و آزیتا راه قالا پیش گرفتیم رفتیم دیدن مشهدی رقیه که سالیست در غم از دست دادن حاج عرب تنهایی را برگزیده و می خواند:

بی تو در کلبه گدائی خویش

رنجهایی کشیده ام که مپرس

در چوبی ساخته حاج عرب نجار را که هنوز در چوبی ساخته حاج عرب نجار را که هنوز سرپاست، چون سد سکندر، بصدای درمی آوریم خبری نمی شود چندین بار آزیتا در را می کشد و دو دروازه برپاشنه چرخیده و ما به حیاط خانه می رویم به دیوار چهارکلید چوبی آویز نشان از یادمان دارد «آنجا که این نفرینی بود و کلیدی را به دیوار می کوبیدند». اینجا خانه زن و مردی است که شوالیه بنام بودند، دره مشهد رقیه بیشه سبز حاج عرب ورد زبان عاشقانه بود که می سرانید آدم و عرب، سوزم دوز، یولیم ابراق، خوش خبرم بایرام گونی



- ۱- احسان کن
- ۲- کریمانه رفتارکن
- ۳- در مقابل پدر و مادر با سر پائین رفتارکن
- ۴- پدر مادر را دعا کن

براساس این چهار رکن والدین برابرند و ما کی و کجا می آئیم تا با هم برای یک بار هم که شده بدان بازگردیم. شان انسانی در کار جنسیت نمی دارد انسان است و اشرف مخلوقات و این شهادت را در کلاسهای دانشگاه ها و پژوهشگاه ها و در عمق اقیانوس ها و فضاپیمائی ها می بینیم که انسانها فارغ از جنسیت دوش به دوش هم در آن ها حضور دارند...

قرنهاست حکومت در دست مردان است از آداب عشیره گرفته تا تنظیم قانون. اصل و پایه بر محوریت الف و بتا یعنی شیرنر و گاو نر می باشد یا به عبارت دیگر همه داشته ها به قدرت جسمی و زورمندی برمی گردد. در این شکل نمی توان گفت زنان هم حقی دارند چون اصل و پایه بنیادی بر محوریت زور است و آیا زن از آن بهره مند و تازه اگر باشد گویند: به آستین مردانه یا بر دامن مردانه. سوال این است پس چه باید کرد از زبان شروع کنیم که از آن زن است یا از خط که مرد آورنده آن .

به دورانی رویم که زنان را بت کردند یا آنکه پیامبران صلح، عشق و دوستی از آنان ساختند و این کوتاه برآن است که به اصل رسیم که رای اکثریت بر اقلیت نه براساس جنسیت بلکه بر باور حق و حقیقت و مهرورزی می باشد. برای نیل به عشق جهانی بیاییم دنیایی بسازیم که در آن نه من باشد و نه تو. به جای من و تو بیایید ما شویم که نمونه آن در زمین مهر است و در آسمان زهره .

را می بینیم نه دست نیاز دراز می کند و نه اشک تمساح می ریزد و دختران با جهاز به خانه بخت می فرستند و سربلند مهندس می پروراند و اکنون در سن ۶۰ سالگی چون شیر در بیشه به کار تولید مشغول و کارآفرینی است نه وام دار کسی است نه از کسی منت پذیرفته خود دوخته خود پخته زهرا خانم نمونه نیست. دشت ها و شالیزارها و تپه ها پر است از این جماعت که در ردیف رجل نمی شناسند؟! در مجلس چند صد نفری به تعداد انگشتان دست و در چند ده وزارت خانه یک نفر از جامعه ای که بالاتر از نیم کل جمعیت یک کشورند و هر کدام مدیری در خانه مدیر. باید باورشان بداریم زمان به ما این حکم را می کند در همین میهمانی غیرمتمعهدها دیدیم و دیدند از آفریقا تا آمریکا و آسیا نقش زنان در سیاست گذاری و برنامه



ریزی از مرز طبقه ای گذشته زن و مرد را انسان می دانند و بدان برابر ارج می نهند و ما که آویزه دینی مان بر چهار رکن رکین اعتبار عیان است .